



آتشک

محمود بن مسعود
عمادالدین شیرازی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

آتشک

نویسنده:

عمادالدین محمود طبیب شیرازی

ناشر چاپی:

نسخه خطی

فهرست

۵	فهرست
۷	آتشک
۷	مشخصات کتاب
۷	[هویت کتاب]
۸	مشخصات کتاب
۸	نگاهی کوتاه به حیات و آثار عماد الدین محمود بن مسعود بن محمود شیرازی
۸	اشاره
۱۰	و اما درباره کتاب آتشک
۱۲	[مقدمه]
۱۳	[در تعریف مرض آتشک]
۱۳	[در سبب پیدایش آتشک و سبب نامگذاری آن]
۱۴	[اختلاف اطباء در تطبیق آتشک به امراضی که در کتب مذکور است]
۱۴	[علامات مرض آتشک]
۱۵	فصل در اسباب این مرض
۱۵	[علاج آتشک]
۱۷	فصل در بعضی قوانین علاج مطلق این مرض
۱۷	اما مجمل علاج اقسام این مرض [و ذکر زیبق]
۱۸	و اما تجربه این حقیر این نسخه در اکثر انواع کثیر النفع عظیم الفواید است
۲۰	در ذکر سبب تاثیر زیبق و نفع او درین مرض
۲۰	[و اما اولان دو چیز که عمده بودند در تسقیه و از بیخ چینی بود]
۲۰	اشاره
۲۲	حکایت
۲۴	خاتمه در طلایی که از برای جرب بغایت نافع است

۲۴ [مطلب پایانی]

مشخصات کتاب

شماره بازیابی : ۱۵۷۳۱-۵

امانت : امانت داده می شود

شماره های شناسایی دیگر : ۴۸۲

سرشناسه : عمادالدین شیرازی، محمود بن مسعود، قرن ۱۰ ق.

عنوان و نام پدیدآور : آتشک [نسخه خطی] / عمادالدین محمود طیب شیرازی

آغاز، انجام، انجامه : آغاز: بسمله. الحمد لله المحمود فی کل فعاله و الصلوه ... اما بعد چون مرضیکه معروفست بآتشک در زمان سابق نبود و از اطبا مصنف کنایش کسی مشاهده...

انجام: ... در آتشک و ادویه او نیز بهمین شیوه مسلوک شده است و اتفاقا مجموع اهل خبرت و تجربه بران اتفاق کرده اند تمت بعون الملک الوهاب

مشخصات ظاهری : برگ ۳۳ب - ۴۸ (۸۸ برگ)، ۱۹ سطر: ۱۹۰×۱۰۰؛ قطع: ۲۳۰×۱۴۵

یادداشت مشخصات ظاهری : نوع و درجه خط: شکسته نستعلیق

نوع کاغذ: فرنگی نخودی

نوع و تزیینات جلد: میشن قهوه‌ای تیره، مقوایی، زنجیره های ضربی به زر، وسط جلد درون کادر زنجیری به زر نوشته C.F.M، اندرون جلد آستر کاغذی

خصوصیات نسخه موجود : حواشی اوراق: نسخه در حاشیه تصحیح شده است.

یادداشت های مربوط به نسخه: بعد از این رساله چند دستور دارویی نیز برای بیماری آتشک نوشته شده است.

معرفی نسخه : کتابی است درباره بیماری آبله که مؤلف آن را در مشهد مقدس در چهار فصل تالیف کرده است: ۱- حدود نامهای آتشک و طرق حدوث آن ۲- علامات ۳- اسباب ۴- معالجات، خاتمه در طلاها که بر جرب نافع است. مؤلف در مقدمه از میر بهاءالدوله نوربخشی که مختصری درباره این بیماری در کتابش آورده و همچنین از ملا شریف‌الدین حسین شیرازی که بیشتر اوقاتش را صرف افیون می کرده و توجهی به کار تالیف نداشته نیز یاد کرده است.

توضیحات نسخه : نسخه بررسی شده. اوراق از جلد جدا شده است.

یادداشت کلی : زبان: فارسی

منابع اثر، نمایه ها، چکیده ها : مرعشی ۲: ۲۶۱، مجلس ۱۹: ۲۸۸

صحافی شده با: : دستور الفصد/ محمد بیگ ۱۰۷۴۴۹۰

موضوع : آبله

[هویت کتاب]

کتاب

آتشک

تألیف:

عماد الدین محمود بن مسعود

شیرازی

مشخصات کتاب

نام کتاب: آتشک مولف: عماد الدین محمود بن مسعود بن محمود شیرازی

تاریخ تألیف: ۹۹۷ هجری قمری

تاریخ کتابت: ۹۸۴ هجری قمری توسط برادر زاده مؤلف

نسخه مادر، نسخه خطی موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی به شماره ۶۳۰۷ با تشکر فراوان از ریاست محترم کتابخانه و

همکاران گرامی ایشان

دیباچه: دکتر محمد مهدی اصفهانی

ناشر: موسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل و وابسته به دانشگاه علوم پزشکی ایران، با حمایت بزرگوارانه حوزه

معاونت محترم آموزشی و امور دانشگاهی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی

شماره نشر: خطی - ۱

نوبت نشر: یکم

شمارگان: ۲۵۰ نسخه

تاریخ نشر: مرداد ماه ۱۳۸۲

نگاهی کوتاه به حیات و آثار عماد الدین محمود بن مسعود بن محمود شیرازی

اشاره

بسمه تعالی

یکی از پزشکان دانشمند و مؤلفین پرکار کتب طبی در قرن دهم هجری و معاصر دوران سلطنت شاه طهماسب صفوی، حکیم عماد الدین محمد بن مسعود است ۱ که شهرت فراوان و مقام علمی شامخ در پزشکی دارد ۲ و از او آثار ارزشمندی در زمینه پزشکی باقی مانده است. پدر او نیز چشم پزشک و صاحب تألیفی در مورد بیماریهای چشم بوده است ۳ که بنا به نقل سیریل الگود ۴ کتاب مذکور را سالها بعد، شاه عباس هنگامی که از اصفهان برای تحکیم تسلط حکومت، به تبریز لشکرکشی می کرد همراه خود برده است.

عماد الدین پس از اتمام تحصیلات پزشکی خود به شیروان رفته و نزد حاکم آن دیار عبد الله خان استاجلو مشغول خدمت شده است. مدتی بعد به دستور شاه طهماسب به عنوان پزشک بیمارستانی که پیش از آن زمان، در جوار آستان قدس رضوی (ع) برای ارائه خدمات درمانی به زائران و مجاوران آستان ملکوتی حضرت ثامن الحجج (ع) تأسیس شده بود اعزام گردیده و در همین فرصت آثاری از جمله کتاب آتشک را که مورد بحث ماست تألیف نموده است.

اگرچه تاریخ دقیق زندگی و وفات وی مشخص نیست ۶ اما نگاهی به آثار وی و زمان تألیف آنها حاکی از عمر طولانی وی لااقل تا دهه های اول قرن ۱۱ هجری است.

وی با برخی از پزشکان و داروسازان عصر خود ارتباط علمی داشته است چنانکه به عنوان مثال داروشناسی بنام علاء

آتشک، ص: ۲

الدین در اثر خود (رساله چوب چینی)) از حکیم عماد الدین و کتاب وی نام می برد، عماد الدین نیز از داروشناس مورد اشاره در آثار خود نام برده است. ۷

عماد الدین از کتاب خلاصه التجارب اثر گرانقدر و ماندگار نابغه پزشکی بالینی و تجربی بهاء الدوله رازی ۸ استفاده های فراوانی کرده است اگرچه انتقاداتی نیز بر آن دانشمند کم نظیر وارد کرده است ۹.

بهر حال باز شناسی مقام علمی عماد الدین مجال دیگری می طلبد تا با تحلیل نظرات و نوآوری های وی و مقایسه آن با نظرات شخصیت های علمی متقدم ارزیابی مناسبی از حیات علمی او، میسر گردد لذا با صرف نظر کردن از این مهم، فعلاً تنها به معرفی آثار بجا مانده و در دسترس او مبادرت می گردد. متأسفانه همانند بسیاری از دانشمندان پیشین، قسمت عمده آثار بجا مانده از او باید در کتابخانه های خارج کشور جستجو نمود و آرزو کرد که با یک عزم ملی و همت مسئولان و بکارگیری امکانات فرهنگی و تبادلات بین المللی روزی نه چندان دور، لااقل تصویری از آثار بغارت رفته علمی کشور را در کتابخانه های داخل بتوان یافت. آثار مورد اشاره عبارتند از:

۱. ینبوع در ۴۳۶ صفحه، موجود در کتابخانه ملی پاریس شامل مباحثی در مبانی و اصول پزشکی و ادویه مفرده و ادویه مرکبه (قرابادین) ۱۰

۲. رساله ای در سته ضروریه موجود موجود در کتابخانه آستان قدس رضوی ۱۱

۳. رساله ای در بیان خواص و منفعت چوب چینی ۱۲

۴. رساله قلع آثار در دفع کردن هر رنگ از جامه و کاغذ و غیره در ۵۳ باب و چهل و چهار صفحه در کتابخانه ملی پاریس ۱۳

۵. رساله مذکور همراه رساله افیونیه از همین حکیم در کتابخانه حضرت آیت الله بروجردی نجف اشرف (بنقل مرحوم آقا شیخ آقا بزرگ تهرانی صاحب الذریعه الی تصانیف الشیعه) ۱۴

۶. رساله افیونیه در مورد تریاک و اعتیاد به آن، موجود در کتابخانه حضرت آیت الله بروجردی (ره) در نجف اشرف (بنقل الذریعه) ۱۵

۷. کتاب تشریح

۸. رساله مفرح یاقوتی موجود کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران ۱۶

۹. رساله ای در موضوع آطریلال در کتابخانه ملی پاریس ۱۷

۱۰. رساله ای در مورد جدوار ۱۸ برای درمان آتشک ۱۹

۱۱. رساله آتشک (کتاب حاضر)

۱۲. آثار متفرقه از جمله رساله کیفیت اعمالی که در نوروز بحسب سنت و طب باید بعمل آورد ۲۰. این رساله در مجموعه ای که با عنوان حجله العرایس که در سال ۱۰۰۸ توسط سالک الدین محمد بن مالک الدین مؤید الحموی الشیرازی نگارش یافته نقل شده است ۲۱

۱۳. در مجموعه نسخ خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی ۲۲ از حکیم عماد الدین آثار زیر وجود دارد:

. رساله در سموم

. یاد زهر ۲۳

. آتشک

. افیونیه

آتشک، ص: ۳

. بیخ چینی

. جمل و جوامع

و اما درباره کتاب آتشک

کتاب حاضر که از روی نسخه خطی موجود در کتابخانه مجلس شورای اسلامی تهیه و تکثیر شده است یکی از آثار معروف و مهم حکیم عماد الدین است. سیریل الگود کتاب مذکور را که در سال ۹۷۷ هجری قمری (۱۵۶۹ میلادی) نگاشته شده نخستین رساله مستقلی درباره بیماری سیفلیس به زبان فارسی می‌داند ۲۴ که حاوی اطلاعات جالبی درباره این بیماری بخصوص طرق سرابت آن است. از سویی دیگر برای یک پژوهشگر ب طرف می‌تواند منبع خوبی برای ریشه یابی و سابقه تایخی شیوع این بیماری که احتمالاً رهاورد هیأت‌های اعزامی از اروپا به دربار صفوی است باشد ۲۵ و شاید پسوند افرنجی (فرنگی) به دنبال نام فارسی این بیماری شاهدی بر هوشیاری اهل علم و مردم ما در قرون گذشته باشد ۲۶ گو اینکه برخی از نویسندگان غربی از این پسوند عصبانی شده و سخنانی به گزافه گفته‌اند ۲۷.

در این کتاب شیوه‌های درمانی متداول و نحوه استفاده از جیوه و ترکیبات آن (علی‌رغم سمیت شدد و آگاهی پزشکان قدیم از این موضوع) مورد بحث قرار گرفته و نهایتاً امید می‌رود ملاحظه این کتاب برای نسل فرهیخته و پژوهشگر صرفنظر از آگاهی به پیشینه علمی و ارزش میراث پزشکی کشور و اعتماد بنفس برخاسته از آن، زمینه‌ای برای تحقیق و تتبع تاریخی و حتی شاید پزشکی متناسب با زمان ما باشد.

(۱) پزشکان نامی پارس- مرحوم دکتر محمد تقی میر- دانشگاه شیراز- ۱۳۴۸ صفحه ۱۲۷

(۲) هفت اقلیم- امین احمد رازی- کلکته ۱۳۵۸- هجری قمری- صفحه ۲۸۴

(۳) سیریل الگود- تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی- ترجمه دکتر باهر فرقانی- انتشارات امیر کبیر- ۱۳۷۱ صفحه ۴۲۹

(۴) سیریل الگود، تولد ۱۸۹۲ فوت ۱۹۷۰ میلادی- وی در سال ۱۹۲۶ بعنوان پزشک سفارت انگلیس به ایران آمده و ۱۰ سال (از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۱۴ هجری شمسی) در ایران می‌زیست.

(۵) مقدمه کتاب آتشک

(۶) الگود تاریخ ولادت حکیم عماد الدین را سال ۱۵۱۵ میلادی می‌داند- منبع ذکر شده در شماره- ۳۵ صفحه ۴۲۹

(۷) همان منبع همان صفحه

(۸) بهاء الدوله رازی (شاه بهاء الدین فرزند سید محمد حسین نوربخش) متوفی حوالی سال ۹۱۵ هجری از نوابغ کم نظیر عالم پزشکی است و کتاب ارزشمند خلاصه التجارب او بزبان فارسی نگاشته شده از شاهکارهای طب بالینی در دوران تمدن شکوهمند اسلامی است- نگاهی به آثار و جایگاه علمی محمد بن زکریای رازی- دکتر محمد مهدی اصفهانی- ۱۳۷۶- دانشگاه علوم پزشکی ایران

(۹) متأسفانه در کتاب سیریل الگود، ظاهراً به این بهانه، با لحن نامناسبی، حکیم عماد الدین مورد اتهام و شماتت قرار گرفته است (صفحه ۴۲۷) و بنظر نمی‌رسد بکارگیری چنین الفاظی از سوی مؤلفی انگلیسی برای یک دانشمند پر کار ایرانی به آسانی قابل توجیه و پذیرش باشد.

(۱۰) منبع شماره ۱

(۱۱) همان منبع

(۱۲) همان منبع - ضمناً سیریل الگود عماد الدین را نخستین کسی می‌داند که به معرفی چوب چینی و موارد کاربرد آن پرداخته است. (منبع شماره ۳ صفحه ۴۲۹)

آتشک، ص: ۴

(۱۳) منبع شماره ۱

(۱۴) همان منبع

(۱۵) همان منبع - قابل ذکر است که کتاب مذکور حاوی نکات جالب، خواندنی و نوآوری می‌باشد. ظاهراً بر اساس مطالعه اجمالی منابع تاریخی و مندرجات برخی کتب طبّی از جمله همین رساله افیونیه و نیز کتاب سیریل الگود چنین استنباط می‌شود که متأسفانه موضوع اعتیاد به تریاک در دوره صفویه کم و بیش لااقل نزد برخی طبقات اجتماعی شیوع داشته است. کسانی از پزشکان و مؤلفین کتب طبّی و علوم پایه پزشکی (که بلحاظ اخلاقی نام بردن از آنها صحیح نیست) نیز گرفتار این معضل بوده‌اند و حتی علاوه بر تریاک از داروهای ترکیبی دیگر مثل معجون فلونیا (که شامل تخم شاهدانه و شیرابه خشخاش بوده و به عنوان داروهای مسکن در پزشکی کاربرد رسمی داشته است) به عنوان مخدر استفاده می‌کرده‌اند. (در این مورد در کتاب اطبای عهد مغلیه نوشته حکیم سید علی کوثر چاندی پوری - انتشارات همدرد آکادمی - کراچی پاکستان به عنوان مثال در مورد سرنوشت اعتیاد یکی از مؤلفین مورد اشاره مطالبی به تفصیل آمده است.)

بهر حال حکیم عماد الدین برای نخستین بار بمنظور فراهم کردن شرایط روزه داری نزد معتادان به تریاک ابتکاری در آمیختن تریاک و روغن بادام برای تهیه حب خوراکی با اثر طولانی (داروی کند رهش یا رتارد) و نیز نوعی شیاف رکتال با جذب بطبیء شامل تریاک، جند بیدستر، صمغ عربی و کتیرا ساخته و پیشنهاد کرده است. (مقاله آقای دکتر محسن ناصری از بخش فارماکولوژی دانشگاه شاهد و عضو مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل دانشگاه علوم پزشکی ایران برای ارائه به سمینار دیدگاه اسلام در علوم پزشکی - مشهد)

(۱۶) منبع ذکر شده در شماره ۱

(۱۷) همان منبع

(۱۸) جدوار نام ریشه‌ای است که از آن همراه داراشکنه یابی کلرور جیوه $HgCl_2$ (که داروئی کاملاً سمی است) برای درمان سیفلیس استفاده می‌کرده‌اند.

(۱۹) توضیحات بیشتر در مورد این بیماری (سیفلیس) داده خواهد شد.

(۲۰) منبع ذکر شده در شماره ۱

(۲۱) همان منبع - ضمناً کتاب حجله العرایس در مجموعه کتب خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی یافت می‌شود.

(۲۲) فهرست نسخه‌های خطی طبّی کتابخانه مجلس شورای اسلامی - آقای دکتر سعید باوی - ۱۳۸۰ - مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی طب اسلامی و مکمل

(۲۳) پاد زهر یا فاد زهر یا بزوار (آنتی دوت) ظاهراً ماده متراکمی همانند سنگ است که در کیسه صفرا برخی حیوانات بخصوص بز کوهی تحت شرایط خاصی بوجود می‌آید و بنظر می‌رسد حکیم عماد الدین نخستین کسی باشد که در این باره در رساله مستقلی نظرات دانشمندان پیش از خود در آن جمع کرده باشد.

(۲۴) تاریخ پزشکی ایران و سرزمینهای خلافت شرقی - انتشارات امیر کبیر - صفحه ۴۲۷

(۲۵) رفت و آمدهای مشکوک و اندیشه‌های استعماری هیأت‌های اعزامی از سوی کشورهای غربی، آلودگیهای اخلاقی شاهان و شاه زادگان وقایع جنون آمیزی که از سوی آنان نسبت به فرزندان، بستگان و کارگزاران آنها صورت گرفته و مسائل دیگری که برخی نویسندگان (از جمله مرحوم دکتر محمد حسین میمنندی نژاد) با سوء ظن توجه کرده‌اند جای تأمل جدی دارد. اگرچه این تأمل به معنای آن نیست که با قاطعیت این گونه گمانها را باور داشته باشیم.

(۲۶) تقریباً از دوره صفویه به بعد، عنوان فرنگی بودن بیماری مورد اشاره در آثار مختلفی مطرح شده است. به عنوان آتشک، ص: ۵

شاهد از کتاب مجمع الفوائد تألیف یوسف بن محمد بن یوسف هروی (تهران - چاپ سنگی ۱۳۱۸ هجری قمری) این رباعی را نقل می‌کنیم:

در دفع فرنگیه، چه درویش چه شاه باید به حدیث بنده نیکو خواه
یا از حب سیماب خورد یا زسوفوف یا دود کند جیوه، سخن شد کوتاه

(۲۷) مثلاً علی‌رغم اینکه Joseph Labrosse متولد ۱۶۳۶ میلادی معروف به آنژلوس سن ژوزفی در فرهنگ لغات فارسی بزبانهای ایتالیائی، لاتین و فرانسه بنام *Gazophy Lacium Linguae Persarum* چاپ ۱۶۸۶ میلادی (آمستردام) درباره آتشک می‌نویسد که نویسندگان ایرانی آن را یک بیماری فرنگی می‌دانند

[مقدمه]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله المحمود فی کل فعاله و الصلوة علی سیدنا محمد محمود احمد و آله اما بعد چون مرضی که معروف به آتشک در زمان سابق نبود و از اطبای مصنف کنانیش کسی مشاهده آن ننموده و از متأخرین کسی که رتبه تألیف کتابی داشته باشد نبود که درباره آن مرض راهنمایی کند و قلیل و کثیر چیزی بنویسد اگرچه میر بهاء الدوله نور بخشی در طب کتابی تصنیف کرده و جمع میان بعضی اقوال اطبای یونانی و مجربان هندوستانی نموده در این مرض کلامی آورده که ما آن را نقل خواهیم کرد اما چنانکه دأب علما بوده آن را تعریف و ذکر اسباب و علامات و معالجات نکرده بلکه مجملی آورده که از آن شفای علیلی و دوا ی قلیلی حاصل نمی‌شود دگر اطبا بر فرض که مرتبه تألیف داشته باشند بعضی از ایشان بمسکرات و مغیرات عقل مداومت می‌نموده‌اند یا فرصت نمی‌یافته‌اند یا حواس آن چنان صحیح نمی‌بود که متوجه شوند از جمله مولانا شرف الدین حسن طبیب شیرازی اوقات او تمام صرف نبک و افیون و خمبر می‌شد در این باره چیزی از او مذکور شد و بعضی دگر که مبتلا بخدمت حکام بودند ایشان را خود بواسطه توجه بخدمت مخدوم و رتق و فتق مهمات دنیاوی اصلا مجال آن نشد که در این باره چیزی بنویسند و این بنده را چون اکثر اوقات حیلت صرف ملازمت شده با آنکه در خاطر داشت که در این باب آنچه داند و تواند در مقاله جمع کند تا غایت فرصت نیافت در این ولا که بسعادت آستان بوسی امام الانس و الجن ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما مشرف شد و بخدمت مرضی در این آستانه موسوم شد اگرچه مجال بسیار اندک و کتابها که ماخذ کلیات و جزئیات این فن است نبود گاه گاهی انتها ز فرصت می‌نمود و در این باب آنچه بخاطر خطور می‌کرد ثبت می‌کرد چون قلت بضاعه و عدم استطاعه و تفرق بال و صیق مجال واقع بود اگر قصوری و تقصیری واقع شود عذر واضح است و از ارباب انصاف که متجنب انداز اعتراف مترقب چنانست که اگر قابل اصلاح باشد در اصلاح بکوشند و اگر نباشد بذیل عفو و اغماض بیوشند و التوفیق من الله تبارک و تعالی

باید دانست که این مرض را اقسام مبتلینه هست چنانچه متعذر است که آن را در حدی واحد ارتباط دهند اما بحسب الامکان در تعریف او کلامی که موافق فواعد کلی این فضمت بیاوریم و التوفیق من الله وحده بدانکه در باب جدری گفته اند که فضلات طمئی که با خون و رطوبات بدنی آمیخته و مختلطست در وقتی که مغمور رطوبات صالحه است طیف از ان اذیتی و خوفی نیست متوجه دفع ان نمی شود پس اگر رطوبات صالحه صرف اجزای بدن و نمو شود فضلات طمئی فساد آن این هنگام ظاهر می شود و طبیعت آن را دفع می کند یا آنکه بواسطه رداءه اخلاط فاسده جمع شود در عروق و طبیعتی که حامی رطوباتست خون را غلیانی می دهد که از این غلیان فاسد و غیر فاسد جدا شود فاسد را دفع می کند و جدری حاصل می شود و گاه باشد که فساد موجب شود جهه آنکه هوا را تأثیر داخلی و خارجی هست از رهگذر تنفس و استنشاق و دخول در مسامات بدنی پس فساد هوا در رطوبات بدنی تأثیر می کند و آن را فاسد می سازد و با فضلات طمئی آمیخته کثرتی در مواد فاسده بواسطه این پیدا می شود و طبیعت آن را جدا می سازد بواسطه غلیان و اخراج می کند همچنین هر گاه در بدن اخلاط سوداوی محترق یا متعفن

آتشک، ص: ۶

بسیار شود و مرتبه نرسد که حمی ازو حادث شود یا سرطان و اورام دیگر و جذام و سایر امراض سوداویه در این هنگام طبیعت آن را بر سیل غلیان جدا می سازد و از افواه عروق بیرون می آرد و در تحت الجلد بثور و اورام حادث می شود یا در مفاصل می ریزد اوجاع مفاصل بسیار سخت پیدا می شود یا در تحت الجلد پهن شود بواسطه رقتی که دارد و تغییر در رنگ می شود و مسام را فاسد کند و موی بریزد یا در اعضای باطنه مثل معده و مرق و امعا می ریزد یا در جگر و گرده و مثانه مرضها پیدا می شود که هر چند که خواهند علاج کنند علاج پذیر نشود بسیار حدس قوی می باید که بشناسد و علاج بواجبی بکند و گاه باشد که در خلل اجزای عظام دراید و آن را متورم سازد و گره های صلب پیدا شود و ظهور این اورام در پیشانی و ساق پا بیشتر باشد و از تورم استخوانها استعادی***** غذایی نفوذ می کند همچنین مواد فضلی نفوذ می کند و همچنانکه بواسطه نمو زیادتی در اقطار واقع می شود از نفوذ ماده مورمه نیز زیادتی در اقطار ممکن است و مشاهده و عیان مستغنی است از مجادله و برهان و بسیار بوده که روی استخوان بواسطه جراحی منکشف شده و بورم ان ظاهر شده این هنگام مجال دغدغه نمی ماند در آنکه احتمال دارد که در عضوی عصبانی که ملاصق عظم است ورمی حادث شود و خلل کنند که ان ورم در عضو است فصل در حد این مرض و اسامی ان و طریق و حدودشان

در سبب پیدایش آتشک و سبب نامگذاری آن

بدانکه آتشک مرضی است که از سودای محترق یا متعفن بطریق معین خواه در ظاهر عضو خواه در باطن پیدا شود از دفع طبیعت آن را بواسطه غلیان که ان غلیان موجب انفصال اجزای سوداویه از دم باشد خواه مورم باشد و خواه غیر مورم خواه متقرح شود یا نه و این هنگام بر هیچ کدام از امراض سوداویه منطبق نمی شود زیرا که در هیچ کدام از آنها اندفاع سودای مذکور بواسطه غلیان مذکور نیست می بر آبله که آن را جدری گویند نیز واقع نمی شود زیرا که در ان انفصال اجزای دمویه فاسد از صحیحه می باشد و درین انفصال اجزای سوداویه و این معنی ظهور تمام دارد که قبل از ظهور حرارتی و ثقلی در عروق می یابند و در اکثر اقسام احساس حرقت و سوزش عظیم می کنند و اینکه او را آبله فرنک نام کرده اند مؤید این است که مانند آبله که بعربی آن را جدری می گویند از غلیان پیدا می شود و اینکه آتشک نام کرده اند بواسطه احساس حرقه و سوزش است و بگرتک بواسطه ان نسبت داده اند که منشاء ظهنر این مرض ان بلاد یا بلاد قریبه بآنست و اینکه ارمنی دانه نامیده اند جهه آنست که از بلاد ارمنه ظاهر شده اینست

[اختلاف اطباء در تطبیق آتشک به امراضی که در کتب مذکور است]

اما اطباء زمان در تطبیق او به امراضی که در کتب مذکور است اختلاف کرده‌اند بعضی گفته‌اند که از اقسام نار فارسی است و بواسطه منشانا را فرنجهی باید نام کرد و معلوم است که اگر فرض کنند که بان مانند بعضی انواع نقاطات بیرون‌اید سفید رنگ بزرگ و چون شکافته شود یا بشکافند اب زرد یا سفید بیرون‌اید و کنارها کنده باشد و میان عمیق بواسطه آنکه این ماده محترقه فاسده گوشت را بگدازد و خیلی عمق ظاهر شود است و در جرب جزامی لون صدید او بسیاهی مایل است و درین مرض الوان مختلفه باشد و سیاه کمترین اصناف است و باقی اوصاف می‌تواند بود که فی الجمله متوافق باشند اما چندانکه استقرا کردیم از اقسام جرب نیافتیم که از کردن بالا-تر ظاهر شود روی و کردن محفوظ می‌باشد سبب انست که این ماده ثقیل می‌باشد و بالطبع میل به اسافل می‌کند و از این جهت در پا و دست بسیار می‌باشد و بیاید دانست که اکثر ظهور آتشک در اعالی بدنست بواسطه آنکه غلیان مذکور شأن او تصعید مواد است و ماده جرب در اطراف و اسافل اما در اسافل جهه آنکه ماده بالطبع ثقیل است و اما در اطراف جهت آنکه طبیعت حامیه بدن مهما امکن او را از مواضع شریفه دور می‌دارد دیگر آتشک در جلد و لحم و اعصاب و اوتار و عضلات حتی عظیم پیدا می‌شود و در اعضای باطنه نیز پیدا می‌شود بخلاف جرب و اشیاء دیگر تمام اعضاء را ثقل عظیم می‌باشد در اکثر اوقات و گاه باشد که آن چنان شود که از برداشتن کوزه ابی دلجز شوند و ما سوای از این حال ندارد فصل در علامات این مرض مطلق علامات این مرض ثقل تمام بدنست و ضعف اعصاب و عضلات بحیثیتی که از حمل و برداشتن اندک چیزی عاجز شود بی آنکه بتی و تعبی باعث شود و اگر بثور باشد و اگر دانه باشد وقت بیرون آمدن دانه تصور کنند که

آتشک، ص: ۷

آن موضع را باتش داغ می‌کنند و لون اکثر احوال بکموده مایل باشد و اگر باد مفاصل باشد شبها درد بی طاقت باشد و اگر با باد ماده‌ها باشد در مواضع مختلفه باشد با انتقال و گاه باشد که در سرعه انتقال و گاه باشد الی بحدی رسد که به اندک زمانی از دست به پا و از پای راست به پای چپ و بعکس و از دست راست بچپ و بعکس و همچنین هر جا که منتقل شود انتقال سریع باشد و در ایام اول رگها برآمده باشد تا وقتی که ظهور دانه‌ها باشد و دانه‌های او دیر بصلاح‌اید و از خصایص این مرض است که او جاع او با طلیه و استفراقات تسکین چندان نمی‌یابد بلکه در غالب اوقات اشتباه عظیم می‌یابد و مجربان این مرض هر مرض که بمعالجات رسمی بصلاح نیاید اگرچه مثل اسهال و صداع و رمد باشد علاج ان بدوهای مقرر این مرض کنند و چون این احوال بواسطه سوداویه ماده عسر الانقلاع می‌باشد و معالجات این مرض در استیصال عمده‌اند و نفع کلی می‌یابد جزم می‌کنند که این مرضها از اقسام این مرض است و از خصایص این مرض است که گاه می‌باشد که دانه‌های خورد صلب براق مسطح اندک برآمده از جلد بی‌وجع و جرقه بیرون‌اید و چند گاه بماند بعد انان ناپدید شود و این اگرچه خواص است اما عام است نیست در همه اقسام

[علامات مرض آتشک]

اما علامات این مرض که ماده ان سودای دموی یعنی خونی که حده و احتراق یافته باشد ظهور دانه‌های بزرگست که حوالی و نواحی ان سرخ باشد و رنگ روی بجمره مایل باشد و عروق ظاهر و برآمده و بشره فتنج مو برآمده و مامور مقرر مثل مزاج و سن و فصل و تدابیر سابقه و بلد و سحنه و عاده و ضمه دلایل صادق الدلاله‌اند و علامات این مرض که سبب او صفراوی باشد ظهور دانه‌های خورد سر تیز پراب و عدم حمزه قوی و هموار بودن حوالی دانه‌ها و عدم انتفاخ بدن و صبغره بشره و حده و سوزش دانه‌ها و زود متفرح شدن و از زردابی رقیق بیرون‌اید که بهر جا که برسد متفرح سازد و دانه‌های او مثل غله و جمره و باقی بثور صفراویه باشد

علامات سواد و کموده و امور مقرر مذکوره را تفحص باید کرد تا دلالتی بتحقیق رسد علامات این مرض که ماده ان بلغم باشد کمی دانه‌ها و بزرگ و پهن بودن و عدم حمرة و صفرة و کدوره و سواد بلکه به بیاض مایل و دانه‌ها پر آب و سوزش و احتراق بسیار کم باشد و انتفاخ پشت چشم و ثقل تمام در بدن و خواب بسیار و امور مقرر مسطوره را در دلالت قوتی عظیم باشد علامات این مرض که ماده ان سودای سوداوی باشد کموده و سواد دانه‌ها و کم ابی و سر تیز نباشد و با وجود کمی دانه‌ها بسیار دیر قرحه او باصطلاح اید و در صدید او غلظه و کموده باشد و لدغ و سوزش بسیار نباشد و حوالی او بثرات غلیظ و بسیاهی مایل باشد و امور مقرر را در دلالت قوی الشهاده شناسند

فصل در اسباب این مرض

اسباب این مرض چنانچه مذکور شد سبب اصلی این مرض سوداییست که احتراق یا تعفن یا حده یافته باشد هیچ قسم از اقسام او این ماده منفک نیست اما گاه باشد که این ماده سودای صرف باشد و گاه باشد که سودایی باشد که از دیگر اخلاط متولد شده باشد و این چهار قسم باشد قسم رابع سودایی که از نفس سودا متولد شده باشد و گاه باشد که سودای صرف متولد ممتزج باشد با دیگر اخلاط امتزاجی که باتحاد انجامیده باشد* و گاه باشد که با مادها بادها باشد خواه ان بادها از سودا متولد شده باشد خواه از اخلاط و رطوبات دیگر و گاه باشد که با مائیه باشد هیچ ماده از موادان مقدار اختلاف و اقسام ندارد که سودا و از نیست که گفته‌اند الجنون فنون چون از این خلط متولد می‌شود و بیاید دانست که این مرض گاه بر سبیل سرایه پیدا می‌شود و اقوی انواع سرایه انست که ان مباشرة واقع شود بعد از ان آنچه در حمام واقع شود چون بخارات بدن مریض که متکیت بکیفیت ردیه است در حمام بسیار بیرون می‌آید و از ممر استنشاق و دخول در مسام در ظاهر و باطن تاثیر عظیم می‌کند و اگر اتفاق افتد که در موضعی که مریضی نشسته باشد بنشیند اثر عظیم تر باشد و اگر داند و مطلع شود اثر ان همه عظیم تر باشد و گاه باشد بمجرد زخم یتغی که سر تراشیده باشند بان تیغ صاحب این مرض را حادث شود و این حال اگرچه محل استبعاد است اما مشاهده است مرض از امراض متوارثه نیست اگر در فرزند پیدا شود از رهگذر سرایه است نه ان ممر وراثه و گاه باشد که از مواکله پیدا شود و لبنیات را از انواع مطمومات تاثیر ان اعظم است از باقی مطمومات و تاثیر ان درین باب بحدیست که از کاسه یا آتشک، ص: ۸

که از کاسه یا کوزه که صاحب این مرض مباشرة نموده باشد سرایه کند و در پوشیدن جامه خاصه پیراهن و زیر جامه و اگرچه بعد از شستن باشد و اکثر این حالات بی تاثیر نفسانی نباشد و اگر شخصی را علمی نباشد غالب انست که از تاثیر محفوظ می‌ماند

[علاج آتشک]

اما علاج این مرض در ابتدا بهترین علاجها اصلاح غذاست و تولید خلط صالح تا هر ماده فاسده که باشد بیرون آید و بثرها تمام ظاهر شود و گاه باشد که ماده دموی باشد چنانچه مذکور شد بقصد حاجت تمام باشد اگرچه قصد بواسطه اخراج ماده دموی موجب سلطنت و غلبه سودا می‌شود در بدن اما گاهی که سودا از دم متولد شده باشد از اندفاع ماده او اندفاع او لازم می‌آید و قصد نفع عظیم می‌رساند اما درین که انتظار نضح می‌باید کشید یا نه اخت لافست بسیاری بر ان رفته‌اند که انتظار نضح در دم بی فایده است جهه آنکه اگر رقیق است ماده از قصد متوسط و رقیق هر دو خون فاسد بیرون می‌آید و اگر غلیظ است از قصد واسع آنچه آمدنی است می‌آید و مضرتی نمی‌رسد و بعضی گفته‌اند که در زمان ابتدا قصد نمی‌باید کرد و در تزید نیز از برای آنکه قصد ترقیق فضول می‌کند و او را جاری می‌سازد در بدن و مخلوط می‌سازد با دم صحیح و این سبب فساد او است و از این سبب مرض بسیار می‌شود و مرض قوت می‌گیرد دیگر گاه هست که قصد در این حال از آنچه می‌باید استفراغ کرد چیزی دفع نمی‌کند و

محتاج بتکرار قصد می‌شوند و این موجب ضعف قوی می‌شود پس می‌باید که صبر کنند تا نضج ظهور کند و مرض از زمان ابتدا و تزئید تجاوز کند پس اگر این هنگام مانعی نباشد قصد می‌توان کرد و اگر بعد از قصد زیادتی خلطی در یابند نضج باید داد بمنضجات مناسبان خلط بعدانان استفراغ آن خلط نمود پس اگر سوداء صفراوی باشد منضجات مثل نیلوفر و اصل السوسن والوی سیاه بنفشه تخم کاسنی بیخ کاسنی تخم خیار ترنجبین بنوشند بعد از سه روز پوست هلیله زرد سنا مکی گل سرخ شاهره افتون بسفایج فسقی تربد سفید مغز خیار چنبر شیر خشت داخل کنند و تربد اگر چه مشهور است که مسهل بلغم است اما پیش جمعی مجربان محقق طبیح او مسهل صفر است و مدقوق مسهل بلغم است اما پیش جمعی مجربان محقق طبیح او مسهل صفر است و مدقوق مسهل بلغم است و بر فرض آنکه مسهل بلغم باشد و بس چون ماده مره صفرا بلغم و صفر است تربد را مدخلی در منفعت خواهد بود اگر روز سیم و چهارم جلابی بدین دستور بدهند می‌تواند بود و باز دو روز دیگر همان جلاب روز اول بدهند و روز آخر بعد از استراحت سحر حبی از ایاره فیفر غاریقون و تربد و ریوند جینی و شحم حنظل و محموده مقل کتیرا کوفته و بیخته باب صافی سرشته حب سازند و سحر بگاہ فرو برند و بعد از آنکه از عمل واماند سنا مکی گل سرخ بنفشه رازیانه تخم کاسنی ترنجبین شیر خشت درین ایام غذا دو وقیه یا یک وقیه بحسب ماده ماش مقشر نخود خشک غیر مقشر خروسبجه یا جوانمرغ زیره کرمانی دارچینی بعد از فراغ عمل دوا در روز عمل بعد از خلو معده از دوا در روز منضج و آخر روز قبل انحدار طعام از معده بساعتی و این بتجربه معلوم شود شربتی از قند سفید مکرر گلاب عرق کاشنی برزقون بنوشند و روز مسهل یک نوبت طعام بخورد و بمرق طعام اکتفا کند اولست و شربت شیرین نکند و بسیار سرد نباشد تا احداث سحجی یا قولنجی نکند و بعد از مسهل اندک برنجی در طعام مذکور بیندازد و بحمام رود و هر حمیه و مالحظه که مقدر و میسور است بعد از تنقیه کندنا بدنی که خالی شده است از اخلاط فاسده ممتلی نشود زیرا که بدن بعد از تنقیه بزینی ماند که او را از گیاه‌ها پاک کرده باشند تا جهه زراعۀ صالح باشد و گیاههای بیگانه مفسد زرع نشود پس اگر بعد از پاک کردن تخم فاسد درو بریزند یا بیخ گیاه مضر بنشانند اصفافا مضاعفه آنچه بود از فساد پیدا شود و این مفانی اکثر عموم دارد و اگر دانه التهاب و سوزندگی بسیار داشته باشد یا در مزاج حدث و حرارتی پیدا شود شربت بنفشه و آلوی سیاه یا شربت نیلوفر و تمر هندی یا شربت عناب و سکنجین با برزقون یا شیر تخم کاسنی و تخم خیار و خرفه طی حسب الاحتیاج بدهند و غذا ماش مقشر یا عدس مقشر و ترنج بشیره مغز بادام و کشنیز تازه و اسفناج بخورد و از فواکه و لبنیات و بقول اجتناب لازم داند و اگر سودا بلغمی

باشد منضجات مثل گاو زبان بادرنجبویه عناب سیستان

آتشک، ص: ۹

اصل السوس رازیانه تخم خیار تخم کاسنی برسیاونان کلقد افشانی بنات سفید یانامد بعد از سه روز بسفایج اسطوخودوس هلیله سیاه افیمون گل سعتز صحرایبی که آن را بترکی کلکلت اوتی گویند تربد هلیله سیاه پوست هلیله کابلی سنا مکی اضافه جلاب سابق کنند روز چهارم و پنجم باین عمل کنند شب روز چهارم و پنجم و ششم اول شب وقت خواب حبی از صبر سقوطری تربد افیمون گل سرخ هلیله سیاه پوست هلیله کابلی غاریقون مصطکی کوفته و بیخته از یک مثقال تا یک مثقال و نیم باب سرشته حب سازند و فروبرند و شربت بنفشه و گاو زبان بگلاب و عرق گاو زبان حل کرده از عقب حب بنوشند و صباح جلاب مذکور بنوشند روز ششم جلابی بدستور روز اول بنوشد روز هفتم اگر خواهد استراحه کنند و اگر خواهند حبی وقت سحر از ایاره فیقراتربد غاریقون شجم حنظل مقبل محموده نمک هندی کوفته و بیخته باب صافی سرشته حب ساخته فروبرند و زمانی که از عمل باز ماند سنا مکی افیمون تربد سفید بنفشه رازیانه تخم خیار شیر خشت ترنجبین بنوشند غذا درین ایام نخوداب بگوشت تفلی یا جوانمرغ زیره کرمانی دارچینی بخورند آخر روز نبات عرق گاوزبان تخم بادرنجبویه و ریحان گلاب بنوشند و اگر سودای ماده این مرض هم از سودا متولد شود منضجات این چنین سودا قریب بانچه در بلغمی گذشت مسهلات نیز نزدیک بانها که دران باره مذکور شد

اما اینجا ایتیمون و بسفایج و هلیله سیاه عمده‌اند بیشتر و پیشتر باید که مستعمل شوند حجر ارمنی و شمط و لازورد در جنوب داخل سازند از هر یک دانک و دانک و نیم تا نیم در مر و غذا و شربت آخر روز بدستور مذکور و از اشربه که در اکثر انواع مذکور است موافق است شربت گاو زبان و بنفشه و اسطوخودوس و گاه سکنجبین ایتیمونی اگر ماده سودای بلغمی باشد و اگر ماده بادم و از دم باشد شربت عناب با شربت بنفشه یا گاوزبان با عرق گاو زبان با عرق شاهتره و گلاب و عرق بیدمشک و در اوقات طغیان دانه ماش مقشر و برنج و شیر بادام و اسفناخ اولی است و اگر مرغ با گوشت گوسفند داخل کنند وقتی که دغدغه در ازمان مرض و ضعف قوه باشد می‌تواند بود

فصل در بعضی قوانین علاج مطلق این مرض

پوشیده نماند که همچنانکه میان مردم عامه مشهور شده که در آبله مثل دوشاب و نان بکسمات می‌دهند تا زودتر بروز کند و میان خواص مقرر است که مثل انجیر و رازیانه و مویز با عدس و گل سرخ می‌جوشانند و می‌دهند تا زود بیرون‌آید و تمام مواد ظهور کند و هر دو طریق خالی از خطری نیست زیرا که حده مواد شده پیدا می‌کند و مثل این مواد که با وجود حده اصلی حده دیگر پیدا کنند بتسمیه قریب می‌شود و طریق احوط آنست که شربت عناب و مربای عناب و امثال آن حلیات بدهند که بمجرد آن ماده بروز می‌کند و حدهتی حادث نمی‌شود همچنین در این مرض اتفاق جمهور است بر آنکه مثل عسل و حلواها خودند و ترود کنند تا عرق کنند و ماده غلیان کنند و ظهور کند و این اگرچه ظاهر می‌سازد اما حده ماده و فساد زیاده از حد پیدا می‌شود و اولی آنست که بمثل ماش مقشر و برنج و شیر بادام و اسفناخ اکتفا نمایند و اگر ضعف یابد خروسبجه یا مرغ داخل کنند و اگر البته مقید نشوند بشوربای بگوشت تفل و نان اکتفا کنند و گوشت اصلا نخورند و حمام در چنین حال گاهی مجوز است که بسیار گرم نباشد و توقف بسیار نکند و از ترشیها البته احتراز کنند تا متعقب مفاصل و دردهای عظیم بی‌طاقت نشود و معلوم است که تغذیه همچنانکه مدد قوت است مدد ماده مرض است اگر غذا صالح باشد و اگر غیر صالح قوت را از آن چندان مددی نیست اما مرض را موجب طغیان و عصیان ماده اوست و اما علاج باد آتشک چون این باد از ماده خلطی متولد می‌شود علاج اصلی دفع ماده این مرض است بمسهلات مخصوص بان ماده چنانچه معلوم شد بعد از خوردن مثل ما فرین بگلاب سوده بقدر دو دانک بخورد و نبات و عرق رازیانه و گلاب و تخم بادرنجوبیه از عقب آن بیا شامد و رمز بنا دانیسون با نبات سفوف کردن از منفقی خالی نیست و دواء المشک تلخ و مخلصه اکبری تریاق ارجه و از همه بهتر تریاق فاروق و مترویطوس از هر یکی یک مثقال به سه حصه کنند و هر روز یک حصه فرو برند و از عقب آن سنبل و زینا دو مصطکی بگلاب بجوشانند و با نبات سعید بیاشامند و مالیدن موم روغن جدواری که تالیف این حقیر است و

آتشک، ص: ۱۰

بعد ازین مذکور می‌شود فایده تمام دارد خاصه بعد آن استفراغ و تبدیل مزاج و تردد و ریاضه و حمام و امثال اینها اگر چه عاجلا محرک مواداند و موجب ازدیاد وجع اما چون تحلیل قوی لازم اوست تسکین تمام می‌دهند

اما مجمل علاج اقسام این مرض [و ذکر زیبق]

بعد از تنقیه و اصلاح مزاج بغذا و اشربه و اصلاح سته ضروریه یا تطلیه است یا تسقیه اما تطلیه بچیزی چند که تحلیل قوی کند و اخراج ماده بعرق یا ببخار و عمده ادویه بلکه دوائی که معادل او دوائی دیگر نیست زیبق است که او تنها بی‌دوایی دیگر کافی است و دواهای دیگر و اگرچه هزار باشد قایم مقام او نمی‌توانند شد و سبب این را بعد از این بگویم و اما تسقیه بغیر از مسفرغات و معدلات مذکوره دو چیز عمده است یکی بیخ چینی باتواع شهبها و دوم ادویه که در آن زیبق داخل است نقل می‌کنیم بعد از آن

آنچه خود تجربه کرده‌ایم می‌آوریم این نسخه‌ها از خط مولانا عماد الدین محمود طیب که جد پدری این حقیر بود منقولست دواء نافع جهت نافرنجی تبنج مرصافی اسفیدلج هکذا دردی خمرو زنجار مکده ع م زیبقام برز قطونا م م مرداسنج کندر مصطکی مکدهام علك البطم سرکه تیزام روغن کل روغن مورد روغن خوک زیت قلیاناج ایض محرق سداب آب لیمو مکدهام زنجار را باسفیداج سحق کند و راتینج و مرو مقل را با هم بسایند با سرکه و زنجار و سفیداج بر آن ریزند و ممزوج کنند بعد از آن زیبق مقتول را بیامیزند و برز قطونا را لعاب بگیرند و داخل کنند و باقی ادویه کوفته و بیخته داخل کنند و به هاون بکوبند تا نیک مخلوط و ممزوج شود و بدن را به آن طلا کنند اگر تابستان باشد چهار بار بمالند و در زمانی که هوا سرد باشد شش بار* باشد و هوا بغایت سرد باشد تا بده کره برسانند طلا دیگر جهت نار فرنجی کندر مصطکی زیبق از هر یک ده درم پیه بز بقدر کفایت طلا دیگر زیبقام فرفیون انزروت بارزد جاوشیر کندر مصطکی صبر کتیرا مرصافی از هر یک م پیه بز و پیه خوک مناصفه بقدر ما یکفی طلا دیگر منقول از غیر ملای مذکور مفید جهت نار فرنجی زنجار سه درم برگ حنا و درم بوره ارمنی سه درم بادام تلخ سوخته ده درم زیبق سه درم روغن کل سی درم مرهم سازند ایضا سورنجان مصری پنج خطی صندل سفید از هر یک دو درم حنا پنج درم مرصافی و مقل ازرق از هر یکی دو درم زیبق ده درم روغن زیت روغن قسط روغن کل روغن مازو سبزان هر یکی ده درم حنا پنج درم طلا دیگر زیبقام فرفیون انزروت بارزد جاوشیر کندر مصطکی مقل ازرق مصطکی از هر یک سه درم مرصافی میعه سایله توتیای کرمانی مرداسنج مفسول سورنجان مصری مکد مثقالین روغن کل مکر و روغن زیت روغن قسط مکدهام پیه کرده بقدر حاجت طلای دیگر زیبقام جاوشیر م مرصافی مقل ازرق مکدم م حنا م مصطکی م م سورنجان مصری امد روغن زیت روغن قسط روغن کل مکر پیه کرده بقدر حاجت طلا آخری زیبق به آب لیمو و صابون مکد امد انزروت امد صبر مرداسنج مکد مد زاج محرق ما فرمین خطایی مکدم مد کندر امد مصطکی مد چند بیدسترمد روغن فرفیون امد پیه کرده بز چهل مد زیبق را بصابون و آب لیمو بکشد و ادویه را بکوبند و نرم بپزند و ممزوج سازند و به هاون بکوبند تا سفید رنگ شود طلا دیگر جهت باد این مرض اصل السوس مرداسنج مکدام زیبق امد روغن زیت م مد این بود نسخ مجربه مردم که ذکر کردیم

و اما تجربه این حقیر این نسخه در اکثر انواع کثیر النفع عظیم الفواید است

جدوار خطایی م مد کندر مصطکی مکدم مد صابون رقی نیم قالب برگ خام مد آب لیمو بقدر حاجه سورنجان قسط مغاث زراوند مد حرج و طویل حب النار مرصافی جند مقل سکپنج جاوشیر و زنباد مکدم مک زیبق مک عاقرقهام مک روغن بابونه روغن خیری روغن سوسی روغن زیت کهنه روغن گل سرخ موم رزد کرده پیه بز روغن‌ها را با موم بگذارند و بیخها را به گلاب بسایند یا بکوبند و صمغها را بکوبند و بسرکه حل کند و زیبق را به پیه بکشند و مجموع ترکیب کنند و سعی در کشتن زیبق کنند و در وقتی که داخل کنند می‌باید که سرد شده باشد و در هاون نیک بکوبند بعد از آن چند روز بگذارند که مزاج تمام بیابد بعد از آن به حصه کنند و هر حصه که می‌مالند ابتدا از میان دو ابرو کنند و تا کوی پس گردن مقدار چهار انگشت پهنا بمالند و تمام مهرهای پشت بمالند و سردوش و مرفق و رصغ بندهای انگشت رورک را و زانو و مفصل یک قدم بمالند از ترقوه یعنی* کردن آتشک، ص: ۱۱

چرب کنند و استخوان فن تا سر معده چرب کنند و میان ناف نیز چرب کنند و رختهای پنبه‌دار پوشند و از هواهای سرد نگاه دارند و از طعامها آش مرغ و ماش مقشر و برنج و دارچینی و اسفاناج بخورند و از ترشیها و لبنیات و سبزیها احتراز کنند و نبات و قند و عرق گاو زبان و گلاب و تخم شربتی بنوشند و پاره نقره در دهان نگاه دارند و سرکه و گلاب و آب گشنیز پاره مضمضه کنند و تا سه روز تحمل کنند اگر عرق بسیار آمد و دانه‌ها تمام ریخته شد و دردها بالکلیه برطرف شد سه روز دیگر تحمل کنند و بعد از آن بحمام روند و اگر نه باقی روغن را بمالند و بعد از سه روز بحمام روند و بدن را به آب بنفشه و خطمی و سبوس بشویند بعد از

آنکه بصابون شسته باشند این طریق تطلیه این مرض را بانواعه زایل می کند هر چند کهنه شد و اگر بسیار قوی باشد و مدتی مدید بر گذشته شاید که به تکرار طلا حاجه افتد و اگر مکرر کنند چنان کنند که میان دو طلا زیاده از یک ماه نگذرد و اگر جایی از اعضاء درد کند از این مرهم بمالند زود برطرف شود باذن الله تعالی و اگر مرض بسیار قوی باشد و بدن قابل باشد مقدار زییق زیاده می توان کرد تا بشش مد (مثقال) می توان رسانید و آنچه در نسخه ده مد وزن زییق نوشته اند جهت آنست که یکبار می مالیده ازدوان نیز در حمام و گاه بوده است که یک روز یا یک شب می گذاشته اند اما از طریق این حقیر بعمل نیاورده و نخواسته که کسی نیز بعمل ارد و سوء عاقبت طلاها که مردم از ان متوهم می باشند بواسطه استعمال این چنین طلاهاست بسیار بوده که بفساد کبد مؤدی شده و استسقای حار پیدا شده و هلاک ساخته با باسهال دم منجر شده و هلاک ساخته و آنکه حصبه و سرسام احداث نموده خود بسیار بوده و بسیاری بدق هلاک شده اند همه بواسطه عدم احتیاط در وزن و در طلا کردن بنزد یکی اعضاء رئیسه مخفی نماند که عمدت در تسقیه آنست که در آن زییق باشد مانند معجون زییق باین نسخه و این از حکمای فرنگ منقولست تربید مصمغ موصوف مصطکی غاریقون اینسون رومی نداوند مد حرج زعفران چند بیدستر سورنجان خولنجان ریوند چینی جاوشیر سکینج بارزدانزروت زراوند طویل مرمکی عاقرقرحا زییق کند و رومی زرت فرقیون قنطوریون روق سداب مغز پسته مغز بادام کشمش سبز سعتربوره ارمنی حنامحموده انطاکی ادویه جدا جدا بکوبند و نخل کنند و با سه وزن ادویه غسل مصفی بسر شد شربتی نیم مثقال بدهند باشله پلا- و چرب پر روغن و اما حب زییق جهت خداوند باد آتشک و باذها و ماده خنازیر و جراحه عاقرقرحا چند بیدستر مصطکی گوگرد اصفر کندر رومی زییق گوگرد را با زییق بکشند و دواها را کوفته و بیخته با جزوی آرد گندم و سرکه و اندک سنگ سلیمانی داخل کنند و نرم نرم صلایه کنند و زییق را بسنگ سلیمانی محو سازند عبادۀ نامنتقح است و مراد آنست که زییق را بسرکه بکشند و با سنگ سلیمانی و گوگرد زرد مخلوط سازند و سایر ادویه بعد از آنکه زییق را نیک کشته باشند داخل کنند و دویت حب سازند بعدد هر حب بقدر نخودی و صباح پنج عدد حب و شب پنج عدد تا وقتی که دهن جوشش پیدا کند بعد از ان ترک کنند و گاه باشد که از دویت عدد کمتر خورند که دهن بجوشد بعد از ان بعلاج دهن مشغول شوند بمثل اب گشنیز و اب لیمو و اب سماق غرغره و مضمضه کنند و این حقیر می گوید که اصلا بمثل این دوا جسارت نباید کرد که خطر عظیم است جهت آنکه شانزده مثقال زییق در ظاهر بدن نمی توان مالید خاصه با سنگ سلیمانی که سمی قوی است مراد از ان داراشکنه است و گوگرد نیز آتش این دوا را افروختگی می دهد حب زییق نسخه دیگر مقل ازرق کثیرا صمغ عربی نشاسته ریوند جینی تربید سفید غاریقون مصطکی زعفران خیار شنبرجا و شیر قنه سکینج انزروت چند بیدستر زییق مقتول محموده انطاکی جمله را کوفته و بیخته زییق را کشته در یکدگر ضم کرده جها سازند چنانچه رسم است سه عدد حب یک شربت باشد قبل از دادن سه روز پرهیز باید فرمود از میوهها آش چرب باید داد و حب را تا هفت

روز بدهند بحسب مزاج حقیر گوید که این طریق بسلامه اقربست جهت آنکه ادویه مسهله زود زییق را از بدن اخراج می کنند و مع هذا وزن زییق بسیار نیست و شمار حب نیز اندک است چندان نیست که از ان آفتی حاصل شود نسخه دیگر حب زییق که فرنک استعمال جهت آتشک زییق مصطکی چند بیدستر گوگرد زرد کندر مکد ۹ بزباز ۳ ریوند چینی

آتشک، ص: ۱۲

م مافرینی مجرب نیم عدد گلاب آمک لیمو ۹ آمد حب سازند هر حب بقدر فندقی و هر صباح یکی فرو برند تا سی روز فرو برند حقیر گوید که درین نیز خطر است و استعمال آن از طریق طب بعید است و اقرب انواع تسقیه معجون است که اولاً مذکور شد در ان خطر و مضرت کمتر است و الله اعلم نقل این نسخه جهت ان شد که معلوم شود که آنچه مردم استعمال نموده اند و بسیاری را هلاک کرده مثل این دواهاست اما بطریقی که ما ذکر کردیم اصلا ضرری نمی رسد و مرض بالکلیه مندفع می شود باذن الله سبحانه

و تعالی

در ذکر سبب تأثیر زیبق و نفع او درین مرض

کسی از اطبا سبب نفع زیبق در اطلیه جرب بیان نکرده و از افعال و قوای او که در ادویه مفرده آورده‌اند سبب تأثیر عظیم او معلوم نمی‌شود بعضی گفته‌اند که طبیعت او سرد و تر است در دوم و بعضی گفته‌اند حار و محرقت محمد زکریا گفته که طبیعت زیبق باردمایی غلیظاست در ان حدتی و قبضی هست دال بر این انست که جمع اجساد می‌کند و بوی او فالج می‌آورد و هر گاه تصعید کنند زیبق را حاد حریف محلل مقطع می‌شود و دلیل برین است که جرب را می‌برد و حکه را چون طلا کنند حقیر می‌گوید که غیر مصعدا و نیز جرب و حکه را می‌برد و هر گاه بکشند نیک باشد کردا و کشتن شپش را و خاک زیبق موش را بکشد چون سمیت این دوا ظاهر است و طبیعت که حامی بدنست دفع اذیه می‌کند پس چون در بدن بمالند و از رهگذر مشام داخل بدن شود طبیعت برای دفع او رطوبات بدنی را تحریک می‌دهد جهت دفع اذیه همچنانکه اگر جمعی یا تفرق اتصالی واقع شود مواد بسیار برای اصلاح بجاست از وجع اماله کند همچنین وقتی که زیبق در بدن نفوذ کند طبیعت جهت دفع اذیه تحریک مواد می‌کند و ازینست که رگها بر خواسته می‌شود و رنگ ز جا بر می‌آید و عرق بسیار می‌آید برای دفع ان اذیه و چون ان اذیه عام است تحریک عامه مواد می‌کند و این هنگام مواد مرض مغموز و مستهلک در باقی مواد می‌شود و ضرر و اذیه او مستدفع می‌شود بلکه جملگی صالح می‌شوند و با این حال این سال نیز هست که بواسطه انزعاج طبیعت برای دفع موذی و برانگیزانیدن ارواح و اخلاط حرارتی ناشی می‌شود زیاده بر قدر طبیعی و مواد متحرکه نیز از حرکت حرارتی اکتساب می‌کنند و این چنین حرارت را نشان از اینست که متخلخل سازد مواد متحجره را و چون متخلخل شود در او نفوذ کند این مواد حاده بحرارت ذاتی و مکتبی و لامحاله صلابه و تحجر مواد بعد ازین برطرف می‌شود و قابل ان می‌شود که تحلیل پذیرد باندک زمانی و از نیست که صلابتها که مانند سنگ باشد چنان نرم شود و متخلخل شود بمثایخ و برف که در آفتاب بگذارد و دفع مرض و مواد و اگرچه مقصود طبیعت نیست اما بالعرض واقع می‌شود و اهتمام دفع بالذات برای دفع اذیه و ضرر زیبق است با وجود آنکه فرض کنیم که زیبق را تأثیری نباشد و بر دفع ماده مرض اما اگر او را هم تأثیری در تخفیف و دفع مواد مرضی باشد و حال آنکه البته چنین است که تحلیل قوی می‌کند رطوبات بدن را خواه صالحه خواه فاسده و این بیقین می‌رسد در کشتن شپش که از بوی او گریزان می‌باشد و کمال اضطراب بعمل می‌آورد اولاً بعد از آن پوستی تنگ می‌شود و خشک می‌شود و شپش از جنس رطوبات بدنی است که بواسطه عدم صلاحیه نوعی از تعفن پیدا کرده که مسعدقیقتان حیوه قملی شده همچنانکه او ارز آنچه زیبق چنین می‌شود رطوبات بدن خواه صالح غیر صالح بتحلیل می‌رود و جفاف عظیم روی می‌نماید و ازینست که در بدن وهن کلی بعد از تطلیه رو می‌نماید هر چند مصلحات با ان ضم کنند و از این بیان بظهور رسید که سبب تأثیر زیبق در دفع این امراض یکی انست که ماده مرض نسبت برطوبات بدنی در کمال قله است و از امتزاج تغییری در آنها حادث نمی‌شود بلکه خود صورت ان رطوبات می‌کرد و کیفیه فاسده او زایل می‌شود دیگر تخلخل صلابتهاست بواسطه حرارت مذکوره و نفوذ رطوبات حاره در مواضعی که هوا نفوذ کرده بواسطه تخلخل و تحلل آنها ازین سبب دیگر مقل زیبق است در مواد واگر یکی از اینها باشد در دفع ماده مرض وافی باشد به تخصیص که مجموع اینها واقع است و الحمد لله اللطیف الخیر

[و اما اولان دو چیز که عمده بودند در تسقیه و از بیخ چینی بود]

اشاره

و اما اولان دو چیز که عمده بودند در تسقیه و از بیخ چینی بود و آن در این اوقات ظاهر شده و ما طریق تسقیه بانواعه در رساله که در آن باب تألیف کرده‌ایم بیان کرده‌ایم و

سبب تأثیر نیز بیان نموده اما اینجا نیز شمه ذکر کنیم بدانکه طریق خوردن این بیخ آنست که بستانند صد و شصت مثقال ازو و بیست و یک قسم کنند و هر روز یک بخش را مانند باقلی و کوچکتر خورد کنند و با یک من و نیم آب بجوشانند تا به نصف آید بعد از آن صاف کنند و همچنان که دزدیک باشد گرم بیش خود بنهند و لحاف بر سر کشند و نوعی کنند که بخار دیگ تمام بر بدن و سر و روی او آید تا عرق تمام بکند و بعد از آن صافی کند و دو پیاله از آن بنوشد و تنها آن را در شبانروزی بخورد و خود را به همین آب بشوید یعنی قدری از این آب در ظرف طهاره داخل سازند اما در وقت قسمت بیخ می باید که به چهار دانگ سنگین و دو دانگ سبک باشد هر روز شش مدد در دیگ سفالین نو کنند که چربی ندیده باشد اگر قرغان کنند می باید که نوع قلعی کرده باشند و سر آن را بپوشند چنانچه بخار اصلاً بیرون نرود و هر بیخ که یک بار جوشانیدند جدا بگذارند که خشک شود و رطوبات با آن نماند که متعفن نشود و نوعی سازند که روز بیست و پنجم دوم بیخ روز اول را بجوشانند و همچنین تا بیخ روز بیستم روز چهار و بیخ روز بیست و یکم را چهل و یکم بجوشانند و پرهیز کنند درین ایام ان لبنیات و حموضات و فواکه و بقول و نمک و اب و غیر از نان بی نمک و برنج و مرغ بی نمک چیزی دیگر نخورند و شربت قند یا نبات بنوشند و دارچینی در طعام داخل کنند و گوشت بره کباب هم می توان خورد و مباشرت اصلاً نمی باید کرد و اگر چه کمال رغبت باشد با آنکه درین بیخ تقویّه با هشت بواسطه رطوبه فصلی که درو هست و بحمام نمی باید رفت مگر روز چهار و دوم بعضی از فواکه تجویز انار شیرین کرده اند و نخوردن اولی است و اگر خورد بسیار اندک خورد بعضی مردم بیخ را بسیار نرم می کوبند و نصف مقدار مذکور را بعسل می نوشند و تا چهل و یک روز می خورند و همان پرهیز نگاه می دارند و بعضی همان مقدار را در بیست روز می خورند و پرهیز اکثر آنست که تا چهل روز نگاه می دارند و بعضی پرهیز در بیستم می شکنند و بعضی بعد از بیستم همان تمام مقدار را تا چهل روز می خورند چنانچه دو خورش صرف می کنند و واقع آنست که سعی تمام می کنند و فایده بسیار اندک می یابند و بعضی معجونی از بیخ چین ترکیب می کنند و آن معجون می خورند و آنچه قیاس ما اقتضا می کند آنست که اجزای معجون این باشد در نباد جدوار زراوند مد حرج خولنجان سورنجان ما هیز هرج دیوند جینی افتمون هلیله سیاه سمط مفسول تربدا سفید دارچینی سنبل مصطکی زیوا زعفران بسباسه قرنفل هیل بیخ چینی امد کوفته و بیخته سه* عسل بسرشند هر روز پنج مد از این ترکیب بخورند تا وقتی که تمام خورده شود خوردن این و امثال در فصلین معتدلین اولی است و از بیخ جینی عرقی با دارچینی می گیرند و خوردن آن از نفعی خالی نیست اگر بعد از صحه کلی خورند اولی خواهد بود زیرا زیرا که اینها را تا شیر کلی نیست که ما را خاطر جمع توان کرد اینست آنچه این حقیر درین باب ایراد کرده و اما آنچه امیر بهاء الدوله در طب خود ذکر کرده اینست و اما ارمنی دانه که در خراسان بآبله فرنگ مشهور بود بجهت کثرت مشابهت اکثر ان بجدر می ماند در حیا و در جمیع اعراض بانواع پدید آید بعضی را آبلهای بزرگ و غلبه و درهم پوسته بیک بار بدید آید و اب گیرد و سخت بزرگ شود و سوزش می کند و بعضی را که اندک اب گیرد زود ریش گردد و محل ان سوزش و درد و حراره عظیم می کند همچون حمره و گاهی بسعفه خشک اکال باز گردد و گاهی بنمله آید و خشک ریشه پیدا کند و بزرگ می شود و پوست را نیز حتی می خورد و بیشتر ظهورا و اولاً بر پوست سر بود یا بر مذاکیره و گاه باشد که بر اکثر اعضا برآید بتدریج و آنچه را اول برآمده باشد هنوز باقی باشد و بعضی دانه بلکه بنوبت برآید و گاه باشد که بر بعضی اجزا اعضا غلبه کند بتخصیص سر و بعضی نباشد یا کمتر بود بتخصیص

پایها و گاه باشد که بثرات اندک و متفرق بود و اعراض ان غلبه حراره مزاج است و اعیا و خاریدن و درد مفاصل بمرتب که حرکه مشکل تواند کردن و در شبها درد مفاصل بیشتر رنجه دارد و آن را که دانه کمتر برآید وجع مفاصل بیشتر بود و گاهی وجع ثاقب شود چنانچه بیمار خواهد که خود را هلاک کند و گاه باشد که زمن سازد و من دیدم زنی را که پایها مدتی بیکار شد هجو مفلوج و گاه باشد که با وجود درد مفاصل دست و پا ورم کند و تهیج اندر پشت چشم و

روی پدید آید و اشتهای طعام کم شود و هضم ضعیف گردد و گاه باشد که از اول دانه غلبه براید تا آخر وجع باشد و بحران تام آن چنانچه بعضی دریافته‌اند چون تخلیطی نشود در نصف ماه باشد و قبل از این چون علاج نیکو کنند تخفیفی نیکو یابد و بعد چند روز دیگر باز دانه و درد و ورم عود کند و بعضی را که مزاج قوی بود و اخلاط بد در بدن او کمتر باشد دانه کمتر پدید آید و اعراض آن کمتر رنجه دارد و بسیار بود که قبل از ظهور بثره حرارتی و سستی بمدتی پدید آید و بعلاج و استفراغات گاهی کمتر می‌شود و بان پیدا می‌شود پس ناگاه بثره طاهر می‌شود و با خود حرارتی و اعیایی و درد مفاصل پیدا می‌شود و بعد از مدتی از ایام بثره ظاهر می‌شود

حکایت

دیدم زنی را که مدتی کاوی او درد می‌کرد ناگاه آبله فرنگ برآورد حقیر می‌گوید که درد کاو نیز از بثره آبله است و رنگ این بثره برنگ مواد محدث ان متعلق است اما اکثر زرد باشد و در سطح کاو فوری می‌دارد و چرک و خون اکثر اوقات از او می‌زاید و ناصور می‌شود و بسیار باشد که لهاه را بیندازد و بهیچ چیز دفع نشود مگر با مور مذکوره و طلای او می‌ماند که در میان سر بیشتر بمالند و چنین کردن را جرب سازند و حلق را تا تخفیف ماده ناصور کند و باقلاع بیک‌بار صحت یابد این چنین درد گلوگاه اول پیدا می‌شود و گاه آخر و گاه با دیگر دانه‌ساید کوبد و بسیار باشد که اول بثره ظاهر شود آنگاه از این اعراض بعضی یا همه پدید آید و آن مرض از جمله امراض مسری باشد لیکن بسیار سریع السرایه نباشد و از مجامعه با تشکدار زودتر از مصاحبه پدید آید و از رسیدن بخار تن او به تن اندر حمام یا رسیدن عرق و آرایش فوطه و لباس او زودتر از ملاقات و ادراک نفس او پدید آید حقیر می‌گوید که این کلام حق است و سبب این آنست که این مرض را باقصی الامکان طبیعه جهد می‌کند در پاک داشتن باطن از این ماده خبیث و در بیرون انداختن بظاهر بدن و از نیست که در حالتی که وصول ابخره ظاهر بدنی بیشتر باشد سرایه عظیم‌تر باشد و وصول هوای تنفس چون باطن ازین ماده پاکست مضره چندان ندارد و ماده این مرض خلطی بود عفن مرکب از اخلاط فاسده لیکن بلغمیت و سوداویه احتراقی بدان غالب بود و این خلط عفن هر خلط را که در بدن بیشتر و غلبه‌تر یابد آن را عفن سازد و بجنس خود مستحیل گرداند و گاهی فساد ماده بحدی رسد که ریش ان عضو را بخورد و تباه کند و بسیار باشد که بثرات با اعراض آید و بمرات برطرف شود و درد و ورم و بدی هضم باقی باشد تا مدت بحران تام و بان حراره گاهی نیز ظاهر می‌شود و کسی که درین مرض تخلیطات کند و در علاج تقصیر نماید دو سال و سه سال و چهار سال و بیشتر اندرین مرض بماند لیکن بی‌دانه یا کم دانه چنین بود و اما بسیار دانه از مدت بحران تام مذکور در نگذرد و بعلاج صحت یابد و بعضی را که اخلاط بد بسیار در بدن باشد و بثره بسیار پیدا کند و علاج نیک نکند هلاک شود علاج نخست تنقیه باید کرد و غذاهاى تریاقي کم ترشی بکار داشتن و تسکین حراره بکافوریات و غیره نمودن و هر گاه که ترشی و سردی خوردن در درد و غیره زیاده می‌کند بدانند که ماده آن بلغم عفن یورقی بود و اشتباه آن پس از آن حذر باید کرد و اگر بخلاف این باشد بدانند که خلط محترق است پس درین محال ترشیهای تریاقي بکار دارند و آنجا که بثرات یک یک بیرون آمد تیزاب مد بر بر هر یک مالیدن عظیم نافع‌اید و مداومت خوردن و بوییدن تریاقات بعد از تنقیه مناسب هر خلطی واجب بود و حذر از حلویات و ادویه حاره که حاد کننده و بر جوشاننده باشند لازم بود و همچنین از هر چه بادانگیز بود و جز درین مرض مضر بود و در هر ماه چند نوبت ملینات قوی مثل خلوس خیار شنبدر اندر مغلی مناسب با شیر خشت در معصور انار و نقوع سنا مکی کرده باید داد هلیلجات نیز مناسب بود هر سه ماه حجامه بر ساقین عظیم نافع بود و تیزاب مدبر نرم بر محل درد از مفاصل مالیدن مفید بود و بعد تیزاب روغن صورت بر مکی در آن حل کرده مالیدن نفع تمام بخشد دردها را و روغن مغز تلخ زردآلو مالیدن بسی نافع‌اید و بخور برگ مورد و گز و صندل وانکزد هر هفته

چند نوبت در شیب دامان مریض که بسیار دانه بود کردن بسی مفید بود و محل علّه را بطبیخ اشّر غاز و گل سرخ و مورد و گز که اندک سرکه در آن باشد هر روز نشستن بتخصیص در کرنا مفید بود و جدوار بگلاب ساییده و محل زخم و درد طلا کردن نافع بود و چون از مباشرة

آتشک، ص: ۱۵

افتاده باشد همه شب جدوار ساییده باب در احلیل باید چکانیدن و بر پیه مرغ و فرستادن و در خصیه‌ها مالیدن و در دارالمرز مار دارو باب ساییده می‌مالند بر دانه‌ها در هفته یک نوبت دو مثقال و یک مثقال بعسل معجون کرده می‌خورانند و قی و اسهال چند واقع می‌شود و عظیم مفید می‌آید و بسیار را بدین نوع علاج کنند و مداومه خوردن جدوار صباحها در گلاب ساییده و چون نادر هر حیوانی و گل ارمنی و گل مخوم در شربت ابی یا در شرابی مناسب و حب الشفا در معصور انار حل کرده و حافظ الصحه و تریاق کامل و اشتباه اینها بیخ این علّه بر کنند و اکثر آن بود که پیش از هفده ماه اصلاح نیکو کنند و لبنیات اکثر آبله‌دار آن را مضر بود الا دوغ آب کاوی تازه در کرما بعضی گرم مزاجان را و سیر و کندنا و پیاز اندر طعامها بسی نافع آید جمله را حقیر گوید درین نظر است و اکثر آنچه در جدوی نافع بود اینجا نیز نافع بود و چربیها و گوشت نازک اینجا مضرت نکند بسیار و گوشت کبوتر بچه و امثال آن بس مفید بود و گوشت خاریشت و راسو دوی این مرض بود و بالجمله بدین تدبیر تعدیل و مراعاة مزاج کنند تا وقت بحران تام و آن هنگام دارویی که آن را داروی آبله فرنگ گویند بمالند بدستورش تا صحه کامل حاصل شود و این اقوی علاج این مرض است و اگر علت غالب بود و بدین مدت مذکور مهلت ندهد و علاجهای سابق مؤثر نیفتد یا میسر نشود چاره جز آن نباشد که دارو بمالند تا تخفیفی حاصل شود و دانه‌ها خشک شود و بریزد درد کمر شود آنگاه علاجهای دیگر می‌کنند و چون دیگر علّه طغیان کند باز داروی مقرر تکرار عمل کند بعد از یک ماه و دو ماه تا آنکه بمدت بحران برسد طریق استعمال دوا آنست که بر تمام مفاصل از آن بمالند بعد مریض را بسیار نیکو بپوشانند یک شبانروز چنانکه عرق بسیار کند و در آن اثنا بجای آب و غذا و شربت جهه دفع حراره و تقویت شربت صندل و گلاب و تخم ریحان با نبات یا عرق بید و اسبغول دهند و در ضعف مزاج اندک گوشت آبه هم جایز باشد و بعد عرق بغذا تقویه کند و روز سیم شیر خشت و سنا با فلوس خیار شنبه بدستور مذکور دهند و نیکی عمل و امید صحت کامل آنگاه بود که بعد از اسهالی که دستور ملین است خون بگشاید یا ریمی خون الود چند مجلس واقع شود آن را بوقت افراط بفادر هر در دوغ ساییده یا جدوار در شربت بهی ساییده خورانیدن تدارک کند و تا چنین استفراغی نشود هنوز نقای تام حاصل نگردد و اگر بتکرار عمل نمایند باز احتیاج افتد بعد مدتی مدید از شهوور و ایام و علاقه دیگر که بعد از دارو و صحه کامل خبر دهد آنست که درون دهن تمام برجوشد چنانچه زبان ورم کند و سخن نتواند گفتن و چیزی نتواند خوردن و گاه باشد بقی ملین را دلغ کند و این نیک نباشد اما گاه بود که رعاف افتد بعد قی بی‌افتی که در دماغ باشد و آن نیز بغایت امیدوار باشد و جهه دهن لخلخه سازند از عصیر عنب الثلب و گشنیز تر و سرکه و شربت صندل و گلاب و می‌بوید و بدان دهن می‌شوید و بُجر غائق شورباهای مناسب بروی آشنا مانند و بعد از داروی مسهل اگر ریشی مانده باشد که بصلاح نیامده باشد باید که در نمله و نار فارسی مذکور شده طلا نمایند و من بعضی مردم بلغمی مزاج را در هر ماه دو سه نوبت مسهل حمپال می‌دادم و بسی نافع بود و بعضی را بعد از مسهل مداومه معجون سیماب فرمودم صحت یافتند بعضی از اطبا را دیدم که بعد از روغن آبله مالیدن سه شبانه روز عرق می‌فرماید و در آن اثنا غذاهای لطیف و پر قوت از مرقها می‌دهند یک نوبت در روزی یک نوبت شربت مذکور بعد از آن ملین می‌دهند و این خالی از ضرری نیست و مدت این مرض چون دراز است برفق و مدارا و تنقیه بدفعات و پرهیز با مراعات قوت واجب بود معجون سیماب بگیرند سیماب ده درم سفوف مقوی پنج درم حنا و فلفل و زنجبیل از هر یک دو درم کوفته و بیخته سیماب را با آنها بکش و بعسل

و شربت لیمو معجون ساز شربتی بقدر نخودی بسفوف مقوی دارچینی رازیانه مصطکی بالسویه کوفته و بیخته نگاه دارند این است

تمام کلام بهاء الدوله حقیر گوید این نسخه حب معجون مجربان مشهور روم و فرنگ و هند است و در باقی بلاد نیز انتشار یافته و اگر خواهند معجون شیر می توان کرد اما بمذاق حقیر اگر در روغنها کنند و از آن طلائی ترتیب دهند فایده آن اتم و نفع آن اعم و از خوف اسلم خواهد بود ان شاء الله المحمود زیبق مقل کثیر اصمغ عربی نشاسته ریوند چینی تربد غاریتون آتشک، ص: ۱۶

زعفران برگ حنا انزروت کافور مصطکی جدوار مغز پسته و بادام محموده در اصل نسخه تغییر وزن بعضی اجزا نشده اما اگر در طلا ریوند و غاریقون و تربد نکنند و به بعضی ادویه مناسبه تعویض کنند بهتر و مناسبتر خواهد بود اما طلائی که مجرب عام است کندر مصطکی صبر سیاه حلیه املیمیاشوره رعد اندازی که آن را باروت و یمساد و نیز گویند م مک حنا ده سیماب ده زنکار ده مک روغن نقط روغن گاو چهار سیر روغن پیه پنج سیر مرهم سازند حقیر گوید که هر گاه که آبله متفرح باشد و قرحه ناصور باشد این مرهم بسیار مفید است طلاء مجرب خالی از حالی نیست و از اکثر ماضر بهتر است مامیران چینی مومیایی معدنی میعه سایله کندر توتیای کرمانی ورق حنا سورنجان پیه قاوندی شنجرف زاج سفید اشق کثیرا مصطکی بوده ارمنی صبر سقوطزی زنجار مرداسنگ زیبق پیه بز سیاه بیخ بنفشه پوست نارنج روغن گل سرخ مغز قلم گاو روغن زیت موم کافوری آب لیمو معلوم باشد که گویا بیخ بنفشه و پوست نارنج از برای آنست که بوی کریه نباشد و روغنها نسبتاً با ادویه بسیار کم است اگر وزن بعضی ادویه کم کنند یا بعضی روغنها زیاده کنند بهتر خواهد بود و جنین معلوم می شود که از برای آتشکیست که قرحه باشد و بر اصل قرحه می نهند و بر سایر بدن نیز می مالند و الله اعلم بالصواب

خاتمه در طلائی که از برای جرب بغایت نافع است

بدانکه از برای جرب این طلا بسیاری جامع النفع بالغ الفعل است و چون مقاربه و مجانسه تام با مرض آتشک داشت ازین جهت این رساله مذیل باین طلا- شد اول جامع و مولف ادویه این طلا سیار بن موسی حرّانی است صاحب معالجات و گفته است که امری بدیع من الطلاق قد جر بناه و استعملناه طویلا فلم نرصنه الا رشدنا در آخر استعمال کنند نسخه این کندس اصول الحلما عروق درخت انار عروق عنب الثعلب عروق حماض بری هلیله سوخته تخم ریساس برگ خرزهره زیبق تتول بخاکستر ریزه یا خاکستر جونا روغن اقلیمیای فضی میعه یابسه و حله نوشادر عاقرقرحا بیخ* از هر دو سوخته ادویه کوفته و با زیبق مقتول جمع کرده بقطران لت کنند و در ظرفی برمی دراز کنند و طبقی بر سران بنهند از سقال و در بشوری نهند که شب گرم کرده باشند یک شب بگذارند و صباح بدر آرند و بگذارند تا سرد شود پس ادویه بیرون کنند و آن مانند زغال و فحم شده باشد اگر نشده باشد عمل اعاده کنند بعد از آن سحق کنند و باربع آن یک بیامیزند و مجموع بروغن کل جرب کنند و به سرکه تر کنند بعد از آن عضو را طلا کنند و بگذارند تا خشک شود بعد از آن عضوی دیگر را و همچنین تا تمام شود و هر چند صبر کنند و یکبار بمالند بهتر بود حقیر گوید ملاحظه کن که چون از دیگر دواهای این مرض سوداوی اثری نیافتند در تحلیل ماده آن بزریق* شدند و چون زیبق مستشعر ضرر بود ادویه مصلحه داخل کردند در آتشک و ادویه او نیز همین شیوه ملوک شده است و اتفاقاً مجموع اهل خیرت و تجربه بر آن اتفاق کرده اند قدتم الرسالة علی ید ابن اخ

[مطلب پایانی]

مؤلفها الحقیر الفقیر الی ربه الحسیب علی رضا بن حسن بن مسعود الطیب فی سلخ شهر جمادی الاول فرسنه اربع و ثمانن و تسعمائه و تاریخ اتمام تالیفه علی ید الاسناد ابن مسعود بن محمود محمود الطیب سلمه الله من عواقب الزمان و آفات الدوران و طول عمره الی انقراض الاوان یوم الخمیس ثانی ربيع الثانی من شهور سنه سبع و سبعین و تسعمائه و الحمد لله اولاً و اخرأ و باطنأ و ظاهرأ و

صلوته و سلامه علی محمد و آله اجمعین

تم

تم [۱]

[۱] عماد الدین شیرازی، محمود بن مسعود، آتشک، ۱ جلد، دانشگاه علوم پزشکی ایران - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۲ ه.ش.